

مردان نامرئی حافظ

شخصیت‌هایی در شعر حافظ هستند که در سر تا سر دیوانش با آنها روبه‌رو هستیم. بسیار از آنها می‌شنویم. در بیشتر غزل‌ها شاهد حضور دو یا سه نفر از این شخصیت‌ها هستیم...



شخصیت‌هایی در شعر حافظ هستند که در سر تا سر دیوانش با آنها روبه‌رو هستیم. بسیار از آنها می‌شنویم. در بیشتر غزل‌ها شاهد حضور دو یا سه نفر از این شخصیت‌ها هستیم، اما این شخصیت‌ها شاید اسبابی هستند تا حافظ کنایه بزند به افرادی در محیط پیرامونش.

این مردان نامرئی، اما مهم‌ترین و اساسی‌ترین نقش را در میان شخصیت‌های مطرح شده از سوی این شاعر در دیوانش دارند.

رند

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

رند مهم‌ترین شخصیت مثبتی است که از آفریده‌های طبع خلاق حافظ است و در دیوان او همواره به عنوان انسان کامل یا نمونه کامل انسانی که باید باشد ولی در جامعه کمتر یافت می‌شود، مطرح شده است. به عبارت دیگر حافظ انسانی را که می‌جسته، ولی نیافته، در سیمای رند آفریده است. در دیوان او کلمه رند 52 بار و رندی 35 بار به کار رفته است.

صوفی

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صوفی یکی از شخصیت‌های منفور شعر حافظ است که 35 بار از او یاد می‌کند. حافظ صوفی را دوست ندارد، مدام از او به کنایه و تلخی یاد می‌کند و خصوصیات اخلاقی نادرستش را به او یادآوری می‌کند. ریاکاری و داشتن خرقة آلوده، لقمه شبهه خوردن یا مال حرام خوردن، درازدستی و ستم‌پیشگی، از درد عشق بی‌بهره بودن و ادعای کرامت داشتن از خصوصیات صوفی در شعر حافظ است.

زاهد

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

زاهد ظاهرپرست و زهدفروش نیز دست‌کمی از صوفی ندارد، چون که او نیز ریاکار است و مدعی، خودخواه است و خودپسند و هرگز بویی از عشق نمی‌برد. او روی حرف زاهد حسابی باز نمی‌کند و به حرفش اهمیتی نمی‌دهد.

پیر مغان

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

دی پیر می‌فروش که ذکرش به یاد باد

گفتا شراب خور که غم دل برد ز یاد

پیرمغان و همه پیرانی که با شراب سر و کار دارند، مثل پیر خرابات و پیر میکرده نیز ساخته طبع حافظ است. حافظ نقطه مقابل ریاکاری را شراب‌نوشی می‌داند. آنها برخلاف شخصیت‌های منفی از ریا و تظاهر بیزارند و لطف‌شان دائم است و از معرفت حق برخوردارند.

شیخ

نشان اهل خدا عاشقی‌ست با خود دار

که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

شیخ نیز ریاکار است و از عشق خدایی بی‌بهره، همچنین مانند صوفی و زاهد خودخواه و خودپسند است.

واعظ

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

حافظ از نصایح خشک و بی‌خاصیت واعظ و حرف‌های بدون عمل او، سخت به تنگ آمده است و بارها او را سرزنش می‌کند.

محتسب

باده با محتسب شهر ننوشی زنه‌ار

بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

حافظ با تندگی و خشم بیشتری از محتسب انتقاد می‌کند. چون که او هم دین و مذهب و دفاع از مقدسات را یدک می‌کشد و هم قدرت سیاسی و نظامی دارد و مزاحمتش در حد نصیحت و مجادله و تکفیر نیست، بلکه با قدرت وحشتناکی به نابودی مخالفان می‌پردازد. او نیز ریاکار است، بلکه مست ریاست. محتسب علاوه بر این مستی، مست شراب‌انگوری نیز هست، اما کسی درباره او بدگمان نیست یا جرأت اعتراض ندارد. البته جدا از باده‌نوشی، پیمان‌شکن و نامرد نیز هست.